

ابوالقاسم قشیری نیشابوری

(۴۶۵-۳۶۷ مہشیدی)

آداب السلوک

شرح اسماء الحسنی

معراج نامہ

گزارش پاریسی:

دکتر محمود رضا افتخارزادہ

۱۳۹۲

سرشناسه:	قشیری، عبدالکریم بن هوازن ۳۷۶-۴۶۵ ق
عنوان و نام پدیدآور:	آداب السلوک و شرح اسماء الحسنی (ترجمه سه رساله عرفانی) ابوالقاسم قشیری نیشابوری؛ ترجمه محمودرضا افتخارزاده تهران: جامی، ۱۳۹۲. ص ۳۵۲
مشخصات نشر:	۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۰۷۳-۰
مشخصات ظاهری:	۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۰۷۳-۰
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۱۷۶-۰۷۳-۰
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتاب حاضر ترجمه سه رساله تحت عناوین « ترتیب السلوک، التحبیر فی التذکیر و کتاب المعراج » می باشد. آداب طریقت. خدا -- نامها. افتخارزاده، محمودرضا، ۱۳۳۳، مترجم BP۲۸۸/۳ ۱۳۹۲ ۴۰۴۱ ۵ت ۲۹۷/۸۴ ۳۰۴۱۸۵۵
موضوع:	
موضوع:	
شناسه افزوده:	
رده بندی کنگره:	
رده بندی دیویی:	
شماره کتابخانه ملی:	



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن ۶۶۴۰۰۲۲۳

www.Jamipub.com info@jamipub.com

آداب السلوک، شرح اسماء الحسنی، معراج نامه

ترجمه سه رساله عرفانی

ابوالقاسم قشیری

ترجمه: محمودرضا افتخارزاده

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۸۰۰ جلد

چاپ: فراین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۷۶ - ۰۷۳ - ۰

ISBN: 978 - 600 - 176 - 073 - 0

فهرست ها

۹	گفتار گزارنده
۲۵	ترتیب السلوك فى طريق الله
۷۹	التَّحْبِيرُ فِي التَّذْكِيرِ
۲۳۷	کتابُ المِعْرَاجِ
۳۲۳	پیوست ها
۳۳۵	نمایه ها

گفتار گزارنده



- ۱- قُشَيْرِي كَيْسْت؟
- ۲- و عرفان او چيست؟
- ۳- و آثار او کدامست؟

عبدالکریم قشیری نشابوری

(۴۶۵ - ۳۷۶ مهشیدی)

زَيْنُ الْإِسْلَام، ابوالقاسم، عبدالکریم پسرِ هَوَازِنِ پسرِ عبدالملک پسرِ طَلْحَةَ پسرِ مُحَمَّدِ قَشِيرِي، در ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و شش مهشیدی در روستای «استوا»^۱ی نشابور بزاد!

قشیری در روستا زاد و زیست و دانش مقدماتی را بیاموخت و به نشابور شد تا حساب آموزد که به حساب و کتابِ باجِ سنگین روستا رسیدگی کند! و این آغاز شهرنشینی او بود! بدین سان علوم اسلامی و حساب را از ابوالقاسم علیمانی آموخت و انگه کتاب‌های بوبکر باقلانی را بخواند! فقه و کلام را از ابواسحاق اِسْفَراینی آموخت، اصول فقه را نزد ابن فُورک خواند، مذهبِ شافعی را از ابوبکر تُوْسِی فراگرفت و نزد ابوعبدالرحمنِ سُلَمی مؤلفِ کتابِ «طبقات الصوفیه» معروف به «طبقات الشافعیه» شاگردی کرد و از اَبُوالمعالی جُوینی نیز تاثیر پذیرفت! جُوینی حلقه‌ی اِتِّصَالِ قَشِيرِي به غَزَالِي تُوْسِی است، زیرا غَزَالِي شاگرد جُوینی بود! سپس

۱. استوا، استواء، در آن روزگاران نشابور را رُبْعِي بود (= رُبْع یا رُبْ نشابور) که دوازده ولایت می‌شد و در مجموع یکی از چهار بخش خراسان بزرگ بود! «استوا و کوچان»، بخشی از رُبْع نشابور بود! و گفته‌اند که «استوا» در ولایتِ «خبوشان» بوده است! و گفته‌اند: «استوا و کوچان» همین «قوچان» کنونی است (؟) ن.ک: فضای مجازی / دانشنامه‌ی ویکی پدیا: قشیری.

در درس عرفان شیخ ابوعلی دَقَاقِ نسابوری حضور یافت و چنان دگرگون شد که گفت: «من برای عرفان آفریده شدم!».

و این‌گونه بود که از فقه و کلام و حدیث به عرفان روی آورد، تا آنجا که مرید استاد شد و با دخترش ازدواج کرد و صاحب یک دختر و شش پسر شد! دخترش «أُمَّةُ الرَّحِيمِ» مادرِ عبدالغافر فارسی مؤلف کتاب «تاریخ نسابور» است، و پسران همه با پیشوند «عَبْدُ»؛ عبدالله و عبدالرحمن و عبدالرحیم و عبدالواحد و... که هر کدام از عالمان روزگار خویش گشتند! قُشَیری در سراسر آثارش همواره از استادش ابوعلی دَقَاقِ با عناوین «قال الاستاد»، «قال الاستاد ابوعلی»، و یا «قال الشَّهید» یاد کرده است! ابوعلی دَقَاقِ عرفان را از «نصرآبادی» گرفته بود! دَقَاقِ دارای کرامات و مکاشفات بود! قُشَیری برای تأمین معاش، نان دین نخورد و به تدریس و تألیف روی آورد، هفته‌ای دو روز در مسجدِ مُطَرِّزِ نسابور تدریس داشت و این تدریس و تألیف تا پایان عمر ادامه داشت! او در نسابور، بغداد، مرو و دیگر جاها تدریس کرده است! قُشَیری از مدافعانِ سرسختِ مکتبِ کلامی «اشاعره» بود و به همین دلیل از نسابور به بغداد تبعید شد و مورد توجه خلیفه‌ی عباسی «القائم بامرالله» قرار گرفت و در مساجد بغداد مجالس درس داشت. خطیب بغدادی مؤلف کتاب «تاریخ بغداد» در جلسات درس قُشَیری در بغداد حضور یافته و شرح آن را در حوادثِ سال ۴۴۸ مهشیدی نوشته است! در این تبعید، جوینی نیز همراه قُشَیری بود، این دو با هم از بغداد به حج رفتند! در همین حج بود که از قشیری کراماتی بروز کرد و به مکاشفاتی دست یافت! این تبعید از سال ۴۴۵ تا ۴۵۵ مهشیدی ادامه داشت و سرانجام پس از ده سال، قشیری به نسابور بازگشت!

○ قُشَیری متکلم!

قشیری از بزرگان مکتب کلامی اشاعره‌ی خراسان در سده‌ی پنجم مهشیدی است! قشیری را باور این است که عقاید کلامی مشایخ تصوف، عموماً موافق با

عقاید کلامی اشاعره است! کلام اشعری در بینش عرفانی قشیری در مباحث: ولایت، کرامت، رؤیت و... کاملاً آشکار است! قشیری در وفاداری به کلام اشعری، دشمن سرسخت کلام معتزله است چنان که او را یک متکلم اشعری متصلب متعصب می‌یابیم که می‌گوید: «کلام اشعری چون شمشیر آخته‌ای بر معتزله و روافض و بدعت‌گزاران است!» و گوید: «کسانی که کوشیدند تا ذات باری را تنزیه عقلی کنند دچار خطا شدند و آنان که کوشیدند تا ساحت باری را منزّه از علم نمایند درست فهمیدند!» قشیری در کتاب «شکایة اهل السنّه» گوید: «معتزله پندارند که بر خداوند «واجب» است تا بنده‌ی مطیع را پاداش و بنده‌ی عاصی را کیفر دهد! یعنی طاعت بنده، علت استحقاق پاداش و گناه بنده، علت استحقاق کیفر است! لیک سنّیان اشعری مسلک و مخالفان معتزله معتقدند که چیزی بر خداوند واجب نیست، زیرا خلق، خلق او، ملک، ملک او و حکم، حکم اوست که در بندگان به هر چه خواهد تصرف کند!» قشیری در سلسله صفات خداوند، صفات جلال الهی را در قدرت، علم، اراده، حیات، بقاء، سمع، بصر و کلام می‌داند و با معتزله در این موضوع در ستیز است! قشیری اسامی «الله» و «الرحمن» را اسم ذات می‌داند و میان اسم ذات و صفات ذات فرق قائل است! او صفات ذات را صفاتی می‌داند که ذات باری تعالی را از «قدیم» بوده یعنی پیش از آفرینش هستی، مانند: سمیع، بصیر و متکلم! و صفات فعل را صفاتی می‌داند که در آفرینش به کار آیند، مانند: وهاب، رزاق، محیی، ممیت و... قشیری با تشبیه و تمثیل مخالف است، و آنجا که در قرآن آمده: «وَ جَاءَ رَبُّكَ» به تأویل می‌گراید و می‌گوید: یعنی جاءَ امرُ ربِّک! و «یَد» را نعمت و قدرت، «عین» را رعایت و حراست و «وجه» را صفت بقاء ذات می‌داند و می‌گوید: «وجه» به عقل قابل فهم نیست به «نقل» قابل درک است! و درباره‌ی «آیه الكرسی» می‌گوید: این خطاب به اندازه‌ی فهم مخاطبان است و گرنه ذات باری منزّه از کرسی و عرش است!».

در حالی که «معتزله» آدمی را در پندار و گفتار و کردار آزاد و مُخیر می‌دانند، چرا که اختیار و آزادی بنده، معیار «محاسبه» در آخرت است و برای این که خداوند در

حساب‌رسی بندگان عادل باشد، «واجب» است که «بنده» در تصرفاتش مختار و آزاد باشد! قشیری با وجودِ باور به اختیار و آزادی بنده، فضلِ خداوند را در این آزادی و اختیار، دخیل می‌داند و این فضلِ الهی شامل: الهام، معرفت، هدایت و... است اما بینش و نگرش اساسی قشیری در موضوع انسان و آزادی و اختیار او این است که خداوند صاحبِ «هستی» است، پس معقول نباشد که در درونِ این هستی، کسی باشد که مالکِ آزادی باشد جز خداوند، وگرنه در درونِ این هستی، «فاعل»ها بسیار باشند! پس سزد که به دخالتِ خداوند در افعالِ بندگان باور داشته باشیم، لیک این دخالت تنها به «خَیْر» است و خَیْری را اختیار می‌کند که برتر و بهتر باشد و آدمی به دلیلِ قصور عقلی در نمی‌یابد که گاه خَیْر از شرّ خیزد و او در نمی‌یابد و ناخشنود می‌شود، لیک اندکی بعد دریابد و خشنود گردد و سپاس گزارد!

رؤیت خداوند؛ قشیری دارای آراء کلامی بسیاری است مانند: حُسن و قُبْح عقلی، خَیْر و شرّ، خَلْقِ قرآن، پیامبران، شفاعت، شیطان، بهشت و دوزخ و... که در آثارِ بسیار او آمده است! یکی از مهم‌ترین موضوعات کلامی عرفانی قشیری مسئله‌ی «رؤیت خداوند» است که جای گسترده‌ای را در آثار او گرفته است! قشیری میان «معاینه» و «مشاهده» فرق گذاشته است! از نگاهِ صوفیانه، «مشاهده» رؤیتِ به «بصیرت» است و «معاینه» رؤیتِ به «چشم سر»! قشیری «رؤیت» به معنای «معاینه» را در «دنیا» روا نداند، هرچند که می‌داند، اَشعری قائل به رؤیتِ باری تعالی در دنیا بُود که در کتابِ «رؤیت کبیر» به آن تصریح کرده است! لیک قشیری این را نمی‌پذیرد، از این رو در تفسیر «بِسْمِ اللّٰهِ» سوره‌ی «بُرُوج» گوید: «بِسْمِ اللّٰهِ یعنی اسمی که دیده‌ی هیچ کس او را ندیده جز یک نفر، که در این باره هم اختلاف نظر است!» یعنی آیا رسول(ص) در شبِ معراج، حضرتِ باری تعالی را به چشم سر دیده یا نه!؟

رؤیت خداوند در آخرت؛ قشیری مانند دیگر اشاعره، قائل به رؤیتِ باری تعالی در آخرت است و روی آن بسیار تاکید دارد! شافعی رئیس مذهب نیز چنین باوری داشت! قشیری گوید: «مشاهده‌ی در دنیا، مشاهده‌ی سِرِّ به سِرِّ است و

مشاهده‌ی در آخرت، مشاهده‌ی چشم به چشم!». در بینش صوفیانه‌ی قشیری، «سیر» جای «مشاهده» در معراج روحانی است!

○ قشیری مفسّر!

قشیری مفسّر قرآن نیز هست! او دوبار و با دو نگاه قرآن را تفسیر کرده است؛ بار نخست آن گاه است که وی فقیه و محدّث و متکلم و بشدّت «مُتَشَرِّع» است! کتاب «التّیسیر فی التّفیسیر» محصول این دوره است! بار دوم آن گاه است که وی «عارف» است! تفسیر «لطائف الاشارات»^۱ پیامد این دوره است که تفسیری ابتکاری و بی‌مانند است! این تفسیر با «علم اشاره» انجام یافته است! «علم اشاره» پیامد سیر و سلوک و تطهیر نفس و روی آوردن به خود قرآن است، از این رو این تفسیر ویژه‌ی خواصّ خواصّ است و گرا افراد عادی و عامی را به خواندن این تفسیر فرا خوانیم در حقّ تفسیر و مفسّر ستم کرده‌ایم! ویژگی‌های تفسیر «لطائف الاشارات» در اینهاست: ۱- تفسیر «بسم الله»‌های آغاز هر سوره به گونه‌ای هماهنگ با معانی آن سوره! ۲- تفسیر حروفِ مُقَطَّعه‌ی آغاز سوره‌ها! ۳- تفسیر احکام تشریحی قرآن! ۴- تفسیر اسباب نزول آیه‌ها و قصّه‌های قرآن! ۵- تفسیر خلقت انسان و آنچه به انسان مربوط است!

○ قشیری محدّث و فقیه!

قشیری در همه‌ی آثارش به احادیث، روایات، اخبار و قصص اهتمام بسیار ورزیده تا آنجا که خودش در سلسله سند روایات و اخبار قرار گرفته است! این تدبیر از آن روست تا نشان دهد که سرچشمه‌ی طریقت شریعت است! و بدین سان

۱. این تفسیر به همت مرحوم دکتر ابراهیم بسیونی مصری که محقق و معرّف آثار قشیری است، تحقیق شده و در شش جلد (در سه مجلد) به چاپ رسیده است!

«طریقت» را از زندانِ اتهامِ فقیهانِ شریعت تبرئه نماید! قشیری کوشیده تا میانِ «شریعت» و «طریقت» از طریقِ «فقه» و «حدیث» پیوندی استوار برقرار کند تا نشان دهد که صوفیان نیز فقیه و محدث‌اند! خوی فقهاتِ قشیری در سراسر آثارش پیداست و نسبت به فقه شافعی و کلام اشعری تعصب بسیار دارد! حقیقت این است که همه‌ی مشایخِ مُتَشَرِّعِ طریقت چنین‌اند!

○ قشیری عارف!

قشیری «تصوف» را از ابوعلی دقاقِ نشابوری^۱ گرفت و دقاق از نصرآبادی^۲، و او از شبلی^۳، و او از جنید^۴، و او از سری^۵، و او از معروفِ کرخی^۶، و او از داود طایی^۷، و او «تابعان» اصحاب را ملاقات کرده است!

مبانی و عناصر کلیدی عرفان قشیری عبارتند از: تَخَلُّق، تَذَوُّق، تَحَقُّق!

○ تَخَلُّق:

۱ - عقیدت و شریعت، که از نگاه و باور قشیری، عارف باید در شریعت؛ شافعی مذهب و در عقیدت؛ اشعری مسلک باشد!

۲ - دشمنی با نَفْس؛ دشمنی که باید با آن ستیزید، روشنایی قلب، نبرد میان نَفْس و قلب، خروج از نَفْس، میراندنِ نَفْس، احیاءِ قلب پس از میراندنِ نَفْس!

۱. شرح حال ابوعلی دقاق در: قشیری / الرسالة. + عبدالرؤف المناوی / الکواکب الدرّیة فی تراجم السّادة الصّوفیة (المکتبة الازهریة للتراث) ۱/ ۶۲۳ / ۳۸۷.

۲. ابوالقاسم ابراهیم پسر محمد نصرآبادی. ن.ک: الرسالة ۸۵.

۳. ابوبکر دلف پسر جحدر شبلی. ن.ک: الرسالة ۷۱.

۴. ابوالقاسم جنید پسر محمّد. ن.ک: الرسالة ۴۹. ۵. سری سقطی. ن.ک: الرسالة ۲۸.

۶. معروف پسر فیروز کرخی. ن.ک: الرسالة ۲۶. ۷. ابوبکر دلف پسر جحدر شبلی. ن.ک: الرسالة ۷۱.

۳- پرهیز و هشدار همواره از «ارتداد» از جاده‌ی شریعت و طریقت!

۴- ضرورت تأدیب مرید به شیخ صالح طریقت!

۵- صفا و تصفیه‌ی باطن به جای پشمینه‌ی ظاهر؛ قشیری تصوف را از صفا و تصفیه‌ی باطن می‌داند نه از «صوف»؛ پشمینه‌ی ظاهر! و در سراسر آثار عرفانی اش تکیه و تاکید بر صفای باطن از «کدورت»ها دارد که نبردی است بی‌امان برای تَحَلُّی و تَحَلُّی! و گوید: «صوفی را چیزی کدر نکند و هر چیزی به او صفا یابد!».

۶- تَخَلُّق به اخلاق جوانمردان؛ «فتوت» یعنی تلاش برای دیگران! در خبر است که: «بدترین مردم کسی بُود که تنها خورد!».

۷- خلوت به معنای دوری از هرگونه دخالت درونی و برونی در امر تصفیه‌ی روح و نفس! گوید: «عُزْلَتِ حَقِیقِی اِعْتِزَالِ از خصایل نکوهیده بُود، نه دوری از اماکن!». بی‌گمان این دیدگاه ریشه در آموزه‌های مُتَشَرِّعانه‌ی قُشَیْرِی دارد!

۸- سماع؛ معیار قشیری در سماع، «صداقتِ مطلق» است! او گوید: «هر که به «حق» گوش دهد «حقیقت» را دریافته و هر که به «حَظُّ نَفْس» گوش کند، «زندیق» گشته!».

۹- «حال» و «مقام»؛ حال؛ فیض الهی باشد در حق بنده، و مقام؛ دستاورد بنده باشد در طی طریقت! در عرفان قشیری، «مقامات» اکتسابی اند و «أحوال» موهبت الهی! «مقامات» از جُهُود بُود و «أحوال» از چشمه‌سارِ جُودِ وُجُود! مقامات نزد قشیری عبارتند از: تَوْبَه، وَرَع، زُهْد، صَبْر، تَوَكَّل، رِضَا!

○ تَذَوُّق:

تذوق پیامد «تجلی» و «مکاشفات» و «واردات» باشد، که نخستین پیامد «ذوق»^۱

۱. ذوق؛ در ادبیات عرفانی به معنای مستی حاصل از چشیدن شراب «عشق» مر «عاشق» را پیدا شود و شوقی

است، سپس «شُرْب»^۱ و آنگه «رَی»^۲، صاحبِ ذُوق «مُتْسَاکِر» است و صاحبِ شُرْب «سُکْرَان» و صاحبِ رَی «صَاح»! مُتْسَاکِر یعنی «تَکَلَّف و تَقَطَّع»، سُکْرَان یعنی «ملازمت و مداومت»، صَاح یعنی هر که «حُب» اش قوی گردید، شُرْب اش دائمی گردید و هر که به این صفت مُدام بودی، «صَاح» گشتی! یعنی واله و شیدایِ اِله!

عشق و فناء؛ قشیری عشق یا «حُب» را دوگونه داند: «حُبَّ عام» یعنی طاعت و عبادت و تدبیر و پیروی از اوامر و نواهی الهی، که مطلوب و مقبول هر مسلمانی بُود! و «حُبَّ خاص» که از آن به «حُبَّ صوفی» تعبیر کنند و آن نوعی انعام الهی در حَقِّ خواصِّ مؤمنان بُود که قُرْب و احوالِ عالی باشد! دَقَاق و قُشیری به جای «حُب» واژه‌ی «عشق» را به کار برده‌اند تا پاسخی باشد به «معتزله» و «ظاهریه» که خداوند را منزّه از «عشق» می‌دانند، زیرا از دیدگاه آنان به لحاظ نظری «عشق» نوعی تشبیه به خَلْق است و به لحاظ عملی مُلامست و حُلُول را به ذهن آورد!

نزد قشیری «روح» محلِّ «محبّت» است از آن‌گاه که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» که گفتند: «بلی!». این وضع همه‌ی اُرُواح بُود! اختلاف از هنگامی آغاز شد که «ارواح» به «اجساد» درآمدند! پس از «روح»، «سِر» آید و قشیری «سِرُّ السِّرِّ» را افزایش و گوید: «سِرِّ ودیعہ‌ای است ربّانی و امانتی است الهی نزد بنده‌ی مُحِبِّ تا با آن اَنوارِ عَلَیَا را مشاهده کند!». پس سلسله مراتب «طیّ طریق» عبارتند از: نَفْس، عقل، قلب، رُوحِ سِرِّ، سِرُّ السِّرِّ یا عَیْنُ السِّرِّ!

→

که از استماع کلام «معشوق» و از مشاهده و دیدار وی روی آورده و از آن «عاشق» در وَجْد آید و بدان وَجْد بی‌خود گردد و مَحْو مطلق شود! و گفته‌اند: ذُوق اول درجات شُهُودِ حَقِّ به حَقِّ است در اثنای بوارقِ مُتَوَالِیَه با کم‌ترین درنگ، از تجلّی برقی، هرگاه زیاد شود و به وسطِ مقام شُهُودِ رَسَد «شُرْب» نامیده شود و اگر به نهایت رَسَد «رَی» نام دارد و این به حَسَبِ صفای «سِرِّ» از ملاحظه «عَیْرِ» است! هماهنگ با آنچه قُشیری در متن گفته است!
۱. ن.ک: همین کتاب: ترتیب السلوک. فصل ۶.

۲. رَی؛ در لغت به معنای سیرابی بُود! قُشیری در «الرساله» رَی را شرح داده: «اول ذُوق» بُود، سپس «شُرْب» باشد و آنگه «سیری»... هر که دوستی او قوی بُود، شُرْب او دایم بُود، و چون این حال دایم بُود شُرْب او را سُکْر نیآورد، و اگر به حَقِّ صَاحی بُود از حَظِّ فانی بُود... در ادبیات عرفانی، رَی را تعاریف بسیار است: صاحبِ «شُرْب»، در حال سُکْر است و صاحبِ «رَی» در حالِ صَحْو!

قشیری گوید: حضرت باری تعالی چنین مقرر فرموده که: نُفُوسِ بندگان محلّ عبادتِ ما (یعنی مراحلِ نخستینِ عبودیت و تصفیه)، قلوبِ بندگان منزلِ معارفِ ما، ارواحِ بندگان مواضعِ محبتِ ما (که در ازل با ارواحِ پیمانِ محبتِ بست) و اسرارِ بندگان جایگه مشاهده‌ی ما بُود! پس نفسِ عابد، قرارگاه «طاعت» است و خرابی آن «شهوَت» است، و قلبِ عارف قرارگاه «معرفت» است و خرابی آن «غفلت» است، و رُوحِ واجد قرارگاه «محبت» است و خرابی آن «حجاب» است، و سرّ موحد قرارگاه «مشاهده» است و خرابی آن «وَحْشَت» است! و علاج این همه خرابی، نزد قشیری، «تَطْهِیر» است؛ تطهیرِ نَفْسِ از طاعت و عبادتِ غیرِ خدا، تطهیرِ قلب از تعظیمِ غیرِ خدا، تطهیرِ رُوحِ از محبتِ غیرِ خدا، تطهیرِ سرّ از مشاهده‌ی غیرِ خدا! احوالِ «حُبّ و فَنَاء» با «خَوْف و رَجَا» آغاز شود، وانگه به قَبْض و بَسْط، هَیْئَت و اُنْس، تواجد و وُجُد و وجود انجامد! یا: جَمْع و فَرَق، غَیْبَت و حُضُور، مَحْو و اِثْبَات، قُرْب و بُعْد، سُكْر و صَحْو و...

«فَنَاء» نزد قشیری نه «حلول» است و نه «اتحاد» و نه «امتزاج» و نه هیچ شایبه‌ی دیگری از شوایبِ دخولِ «عبودیت» در «ربوبیت»! فناء؛ یعنی سقوطِ اوصافِ نکوهیده، و بقاء؛ یعنی بقای اوصافِ پسندیده!

○ تَحَقُّق:

تَحَقُّق یعنی حصولِ توحیدِ ذوقیِ شهودی! پس هرگاه «حقیقت» به «توحید» منتهی شود، «توحیدِ حال» بُود، و هرگاه «شریعت» گوهرش «توحید» بُود، «توحیدِ قال» باشد!

۱ - مشاهده؛ قشیری گوید: «بدان که خدای متعال گاه به وصفِ «جلال» اش کشفِ قلوبِ کناد و دیگرگاه به وصفِ «جمال» اش! هرگاه به وصفِ «جلال» اش کشفِ قلوبِ نماید، احوالِ قلوبِ دَهْشَتِ در دَهْشَتِ گردد! و هرگاه به وصفِ «جمال» اش کشفِ قلوبِ نماید، احوالِ قلوبِ عَطَشِ در عَطَشِ گردد! پس هر که را به

وصف «جلال» اش کاشف بُود، «فانی» اش سازد، و هر که را به وصف «جمال» اش کاشف بُود، «احیاء» اش فرماید! پس کشف «جلال» موجب «محو» و «غیبت» بُود، و کشف «جمال» موجب «صحو» و «قُرب»، پس عارفان را کاشف به «جلال» بودی که «غایب» شوند، و مُحَبَّان را کاشف به «جمال» بودی که «طایب» شوند! هر که «غایب» شود «مُهیم» بُود و هر که «طایب» شود «مُتیم» بُود!.^۱

۲- **عرفان و معرفت**: قشیری به دوگونه معرفت نظر دارد: الف: «معرفت ابتدایی» که اساس آن «عقل» است با همه‌ی وسایل، در جهت تصحیح ایمان و استواری عقیده! پس: معرفت؛ فریضه‌ی عمومی واجبی بُود بر هر مُتَدِیْتی، که شامل همه‌ی علوم دینی نقلی و عقلی می‌شود! ب: «معرفت عرفانی» که صاحب آن «عارف باللّه» بُود! یعنی نه به عقل و ذکاوت و درایت خویش بلکه «باللّه» یعنی محو اراده و اختیار عارف در اراده و اختیار الهی! پس «معرفت ابتدایی»، اکتسابی بُود و «معرفت نهایی» موهبتی است الهی! بر این اساس، «معرفت» را سه درجه باشد:

۱- معرفت عقلی که نورش بُرهان یا علمُ الیقین است!

۲- معرفت قلبی که نورش بیان یا عَیْنُ الیقین است!

۳- معرفت کشفی که نورش عرفان یا حَقُّ الیقین است!

قشیری گوید: «نور در بدایت، نور عقل بُود، و نور در میانه، نور علم و نور در نهایت نور عرفان باشد!». نزد قشیری «سِرّ» و «عین السِّرّ» جایگه «عرفان» باشند که از آفاتِ نَفْس و عَقْل بدورند! پس سرشت معرفت عرفانی با معرفت عقلی فرق بسیار دارد: صاحبانِ عقول یا معرفت عقلی بر وجود «خالق» به «مخلوق» و بر «صانع» به «مصنوع» و بر «قدیم» به «مُحَدَّث» و بر «مُطْلَق» به «نَسَبی» دلیل آورند! لیک خداوند نزد صاحبان معرفت عرفانی، حاضر و مشهود است نه غایب، تا بر وجودش دلیل آورند! در این معرفت، خداوند «سابق» است نه «مَسْبُوق»، او را به خودش شناسند!

۱. ن. ک. همین کتاب: شرح أسماء الحُسنا. در آنجا اصطلاحات عرفانی متن در پاورقی شرح داده شده است.

ذُوالتَّوْنِ مِصری می‌گفت: «پروردگارم را به پروردگارم بشناختمی و گر پروردگارم نبودی او را نشناختمی!»

۳- اوصافِ عارف؛ قشیری در اوصافِ عارفان گوید: «عارف آن بُود که در راه خدا از نکوهشی نهراسیدی، زبان به حق گشودی، و به حق استوار بودی، و در آیین خداوندی نیرومند شدی، چرا که «معرفت» اقتضا کند که اقدار را ناچیز شماری جز قَدْرِ الهی، و اذکار را مَحْوِ سازی جز ذِکْرِ الهی! عارف گر زبان گشودی به حق گشودی و گر خموشی گزیدی به حق خموش بودی، و آزارِ خَلْقِ را به دل و جان خریدی!»^۱.

۴- ولایت؛ قشیری در تفسیر آیه ی ۱۵ سوره ی غافر که: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ» گوید: «این رُوح، رُوح رسالت، رُوح نبوت، رُوح ولایت و رُوح معرفت بُود!» یعنی «اولیاء» برتر از «عارفان» اند یا گزیده و عصاره ی عارفان اند و اندکی پایین تر از پیامبران اند! قشیری گوید: «أولیاء را اَسْرارِ توحید به معرفت بودی به گونه ی إلهام و خَواطِر، لیک مأمور به سخن نبودی، زیرا ایشان را چون پیامبران، رسالتی به خَلْقِ نبودی! و آن سان که پیامبران را «معجزه» می سزد، و لٰی را «کرامت» سزد، و هر دو به مشیت و فضلِ الهی بُود!» ابن فورک گوید: «پیامبران به اظهارِ «معجزات» مأمورند و اولیاء به پوشاندنِ «کرامات» و إخفای آن مأمورند!».



نویسندگان تازی همواره کوشیده و می‌کوشند تا نوابغ و مفاخر ایرانی اسلام را تازی نژاد و تازی تبار بدانند! انگیزه ی این تلاش تاریخی بی‌فرجام را می‌توان دریافت، چرا که ایشان را به گفته ی «عبدالرحمن پسرِ خَلْدُون» نه ژرفایی در اسطوره و نه پیشینه ای در فرهنگ و تاریخ و تمدن بودی تا به آن دل خوش دارند و ببالند! مرحوم استاد دکتر ابراهیم بسیونی مصری، محقق و معرف آثار قشیری به هنگام

۱. ن.ک: همین کتاب: شرح اسماء الحسناء.

نوشتن زندگی‌نامه‌ی قشیری، نخست نژاد و تبار تازی پدری و مادری قشیری را به رخ می‌کشد که قشیری از مادر و پدر تازی تبار است! گویم چنین باد! آنکه می‌شود عرب ایرانی یا ایرانی عرب تبار! لیک آنچه سرنوشت ساز است جهان‌بینی عرفانی قشیری است که «ایرانی» است^۱! مرحوم دکتر بسیونی می‌افزاید: «این بهترین پاسخ به کسانی بود که گویند تصوّف و عرفان فرایندی بیگانه است و از اندیشه‌ی ساده و روح بسیط تازی عرفان و هنر برنخیزد!».

مرحوم دکتر عبدالرحمن بدوی فیلسوف و مورخ نامدار مصری نیز در «تاریخ تصوّف اسلامی» سخت کوشیده تا توانایی عرفانی اندیشه‌ی تازیان را نشان دهد! سوگمندانه باید گفت و آن سان که در پیش‌گفتار گزارش پاریسی «تاریخ تصوّف اسلامی»^۲ گفته‌ام، «عرفان و تصوّف» فرایند ژرفای اندیشه و پیشخوانه‌ی نیرومند اساطیری و پیشینه‌ی بلند تاریخی تمدنی و صور بیکران خیال و خاطرهای خطیر قومی است که همه‌ی این ویژگی‌ها را تنها در «انسان و جهان ایرانی» می‌توان دید! و در جهان بینی بیکران اساطیری ایران می‌توان یافت! گزارنده را هیچ پافشاری بر ایرانی بودن تبار و نژاد قشیری و همانند او نیست، لیک آنچه را هر پژوهنده‌ی عرفان شناس و ایران شناس و تازی شناس نتواند پوشاند، و از آن گذرد، ایرانی بودن جهان‌بینی عرفانی قشیری و دیگر مشایخ بزرگ تصوّف اسلامی است!

*

۱. و شگفتا از زبان گفتاری و نوشتاری قشیری که در «ترتیب السلوک» واژگان به پاریسی گذاردی و مرحوم بسیونی به تازی گرداندی و این نشان می‌دهد که قشیری بیش پاریسی دانستی تا تازی! و گر به تازی نوشتی از این روی که زبان علمی آن روزگار تازی بودی!

۲. دکتر عبدالرحمن بدوی / تاریخ تصوّف اسلامی (گزارش پاریسی از: محمود رضا افتخارزاده. چاپ اول ۱۳۷۵ خورشیدی. چاپ دوم ۱۳۸۹ خورشیدی).

○ آثار قشیری

قشیری را آثار بسیاری است که در قالب رساله و کتاب به یادگار مانده، آنچه تاکنون شناخته شده، به دست آمده، چاپ شده یا خطی است و یا هنوز به دست نیامده عبارتند از:

- ۱- الرسالة القشیریة (به تازی. تألیف سال ۴۳۸ مهشیدی. آخرین چاپ ۲۰۰۱ میلادی)
- ۲- رساله‌ی قشیریة (گزارش پارسی از بوعلی حسن پسر احمد عثمانی. سده‌ی پنجم مهشیدی)
- ۳- لطایف الإشارات (چاپ مرحوم دکتر ابراهیم بسیونی)
- ۴- التیسیر فی علم التفسیر (چاپ شده)
- ۵- ترتیب السلوک (چاپ مرحوم دکتر ابراهیم بسیونی. گزارش پارسی آن همین کتاب)
- ۶- دیوان شعر (خطی)
- ۷- ناسخ الحدیث و منسوخه (خطی)
- ۸- شرح أسماء الحسنی یا «التحییر فی التذکیر» (چاپ شده. گزارش پارسی آن همین کتاب)
- ۹- اربعین حدیثاً (خطی)
- ۱۰- العقیده الصوفیه (چاپ شده)
- ۱۱- التوحید النبوی (خطی)
- ۱۲- اللّمع (خطی)
- ۱۳- حیاة الأزواج (خطی)
- ۱۴- المِعراج (چاپ شده. گزارش پارسی آن همین کتاب)
- ۱۵- الحقایق والرّقائق (خطی)
- ۱۶- الفُصول (خطی)
- ۱۷- شکایة أهل السنّة (به دست نیامده. ن.ک: سُبکی / طبقات الشّافعیة. جلد سوم)

۱۸- فتوی (به دست نیامده. ن.ک: سبکی / طبقات الشافعیہ).

۱۹- استفادات المرادات (خطی)

۲۰- نحو القلوب (چاپ شده)

۲۱- کتاب الجواهر (به دست نیامده)

۲۲- عُیُون الْأَجْوِبَةِ (به دست نیامده)

۲۳- کتاب الْمَنَاجَاة (به دست نیامده)

۲۴- کتاب نُكَّتِ أَهْلِ النُّهْيِ (به دست نیامده)

۲۵- کتاب نَحْوُ الْقُلُوبِ الْكَبِيرِ (به دست نیامده)

۲۶- کتاب احکام السَّمَاعِ (به دست نیامده)

۲۷- آدابُ الصُّوفِيَّةِ (به دست نیامده)

قشیری عمری دراز و پر برکت داشت! آن حضرت نود سال زیست و در شانزدهی ربیع الآخر سال چهارصد و شصت و پنج مهشیدی در حال نماز درگذشت. خدایش رحمت کناد!^۱

✱

○ گزارش پارسی سه رساله

۱- رساله‌ی «ترتیب السلوک فی طریق اللہ تعالی»^۲، رساله‌ای بسیار کوتاه در طئی طریق و آداب سیر و سلوک است که بر پایه‌ی تجربه‌های شخصی مرحوم قشیری و یا آنچه میان آن مرحوم و استادش مرحوم ابوعلی دقاق در این طئی طریق

۱. در نگارش شرح حال قشیری و آرای کلامی عرفانی و آثار او از منابع زیر بهره گرفته‌ام:

۱- الرسالة القشیریة (دارالکتب العلمیة، لبنان، بیروت، ۲۰۰۱ میلادی)

۲- ترتیب السلوک (مقدمه و شرح از مرحوم دکتر ابراهیم بسیونی)

۳- الدكتور ابراهیم بسیونی / الامام القشیری؛ حیاته و تصوّفه وثقافته (مکتبة الآداب، القاهرة، الطبعة الاولى ۱۴۱۳/۱۹۹۲م)

۴- مقدمه‌ی ناشر عربی کتاب «المعراج» قشیری.

۲. ترتیب السلوک فی طریق اللہ تعالی، للامام زین الاسلام عبدالکریم القشیری، قَدَّمَ لَهُ وَ حَقَّقَهُ وَ شَرَحَهُ: الدكتور ابراهیم بسیونی. و عاونه: محمد احمد غانم. سال؟ مکان؟

گذشته، نوشته شده است. متن چنان نارساست که گویی پارسی زبانی به تازی نوشته و در آن واژگان پارسی به کار رفته که مرحوم دکتر بسیونی (محقق و شارح متن) به تازی برگردانده است! مرحوم قشیری در این رساله‌ی عرفانی بیشتر عارف است تا فقیه و محدّث و متکلم!

۲- رساله‌ی «التَّحْبِيرُ فِي التَّذْكِيرِ» یا «شرح أسماء الحسنی»^۱، به شرح روایی عرفانی أسماء و صفات الهی پرداخته است! آنچه در این شرح دل‌انگیز است داستان‌های بسیار کوتاه عارفانه‌ای است که قشیری نقل کرده است! قشیری در این رساله، بیشتر متکلم و محدّث است تا عارف!

۳- رساله‌ی «المِعْرَاج»^۲ روایتِ مُتَشَرِّعانه‌ی معراج رسول(ص) است که بر پایه‌ی آیات قرآنی و احادیث و روایات و اخبار نوشته شده است! قشیری در پایان، فصلی از گفتار عارفان پیرامون معراج رسول(ص) گشوده و به نقد برخی آرا پرداخته است! قشیری در این رساله، بیشتر محدّث و متکلم است تا یک عارف!

✱

گزارش پارسی این سه رساله به خواسته‌ی آقای حسین دهقان مدیریّت محترم نشر جامی انجام یافته است!

محمودرضا افتخارزاده

تهران

نهم تیرماه ۱۳۹۱ خورشیدی

نهم شعبان ۱۴۳۳ مهسیدی

۱. مشخصات: التحبیر فی التذکیر (شرح أسماء الحسنی) حَقَّقَهُ و عَلَّقَ عَلَيْهِ: الشَّيْخُ عَبْدِ الْوَارِثِ مُحَمَّدِ عَلِيٍّ.
 ۲. مشخصات: کتابُ الْمِعْرَاجِ / وَضَعَهُ أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ هَوَازِنِ الْقَشِيرِيُّ / صَاحِبُ الرِّسَالَةِ الْقَشِيرِيَّةِ فِي التَّصَوُّفِ (متوفای ۴۶۵) / أَخْرَجَهُ وَحَقَّقَهُ: د. عَلِيٌّ حَسَنُ عَبْدِ الْقَادِرِ / وَوَلِيَّيْهِ: مِعْرَاجُ أَبِي يَزِيدِ الْبُسْطَامِيِّ / لِأَبِي الْقَاسِمِ الْعَارِفِ / بِتَحْقِيقِ: نِيكَلْسُونِ / دَارْبِيبِلْيُونِ / بَارِيْسِ. سنه؟ در مقدمه‌ی علی حسن عبدالقادر آمده: ۸ نوامبر ۱۹۶۴ میلادی برابر با ۴ رجب ۱۳۸۴ هجری.

۱

ترتیب السلوك فی طریق اللہ



تصحیح و شرح از:

دکتر ابراهیم بسنیونی

گزارش پرسی:

دکتر محمودرضا افتخارزاده

به نام نامی حضرت دوست
که هر چه هست ز جُود وجود حضرت اوست

۱

بدایتِ طریقِ ادب^۲

از شیخ تربیت^۳ آموز!

حضرت استاد^۴ (که خدای از او خشنود باد) فرمود: نخست «عبد» را سزد که عاری از «دنیا» و او را چیزی نباشد و دانای به واجبات در عقیدت و شریعت بُود، و او را باد که با طهارتِ جسم و جامه آغازد، و او را سزد که تنها راهِ رَهرویِ طریقت را پوید، و بر او بُود که به چیزی جز حقّ تعالی نیندیشد تا که تعلیم و تربیت او را مُفید اُفتد، و داند که تلمذ نزد شیخِ صالحِ طریقت، سیر و سلوکِ در طریقِ حضرتِ دوست را بس قوی و سریع گرداناد! لیک تلمذِ نزدِ سالکِ ناصالح که دانای به اَسرارِ

۱. در اینجا منظور «آغازِ راه» است لیک آن را معانی بسیار است که زین پس خواهد آمد گر خدای خواهد!
۲. در اینجا منظور ظاهر و باطن حدود و آدابِ شریعت و طریقت و حقیقت است که سالک و طالب و مُرید باید آموزد و عمل کند! «ادب» نزد اهل شرع، «ورع» است و نزد اهل حکمت، «صیانتِ نفس».
۳. شیخ تربیت هموست که در آغازِ راه، سیر و سلوکِ مرید را عهده دارد که او را «پیرِ دلیل» هم گویند!
۴. منظور: ابوعلی حسن پسر علیّ دَقَاقی نِشَابوری (مرگ ۴۰۶ مهشیدی)، استاد و پدر زین ابوالقاسم قُشیری مؤلف این کتاب است. ن.ک: فصل ۱۲. پاورقی ۳.

طریقت نبود، وی را در حجاب^۱ افکند! وگر هم به مقصد رسد بس دور و دیر باشد نه بدان سرعت که از سالک صالح رسد! چرا که تلمیذ را از همّت^۲ استاد و علم او چندان توشه ای نبود! و تلمیذ سالک ناصالح چنان بود که گویی زاده‌ی تخمه‌ی ناصل است و تلمیذ شیخ صالح چنان بود که گویی زاده‌ی تخمه‌ی اصیل باشد! و استاد با مُرید شرط کند که فقر^۳ را بر غنا^۴ و ذلت^۵ را بر عزّت^۶ و «اللّه» را بر «سویّ اللّه»^۷ ترجیح دهد و تنها به اندازه‌ی نیاز خورد و گوید و به رفاه روی نیاورد هر چند که هم‌نشینان‌اش در خانقاه^۸ بیش خورند و بیش گویند و رفاه‌گزینند! لیک‌گاه چنین باشد که زان پیش که مُرید این طریق آغازد، استاد او را همی گوید: «تو را به قدر معرفتی که داری پذیرفتم تا به «طریق اللّه» رسانمی و معرفتی را که یافته‌ای ارج گزاری!» وانگه «معرفت» را آغازد و وصیت‌اش فرماید که: همه‌ی «احوال»‌اش را از خدای داند و دریابد که او را هر توفیقی رسیده از خدای بود! سپس او را گوید: بگو:

۱. آنچه میان «سالک» و «حقیقت» قرار گیرد «حجاب» باشد و این «حجاب» را سلسله مراتبی است که شرح آن زین پس خواهد آمد لیک در اینجا سزد که بدانیم این «حجاب» گاه معارف ذهنی است و دیگر گاه «کشف و شهود» و زمانی «هستی» خود سالک است! «حجاب» میان طالب و مطلوب حایل است و خلاصه آنچه «سالک» را از حق و «حقیقت» باز دارد «حجاب» باشد! که گر خدای خواهد مراتب «حجاب» خواهد آمد! وگرنه به کتاب «در محضر حضرت دوست» مراجعه شود!
۲. همّت را سه مرتبت است: همّت تنبیه، همّت ارادت، همّت حقیقت، و در اینجا منظور همّت حقیقت است که ویژه‌ی مشایخ بزرگ می‌باشد!
۳. فقر در اینجا عدم تملک باشد یعنی فقیر را هیچ نباشد که به خود اضافه کند، چنان که از خود فانی شود. «فقر» صفت عبد است.
۴. غنا مالکیت تام را گویند از این رو «غنا» صفت پروردگار است. بنده‌ی غنی آن است که به حق غنی باشد و بی‌نیاز از غیر حق.
۵. ذلت؛ منظور فروتنی و خاکساری است.
۶. عزّت؛ منظور گردن‌فرازی و بزرگ‌نمایی است. وگرنه عزّت عارف، صؤلت جلال ازل در چهره‌ی اوست!
۷. سویّ؛ غیر و آغیار را گویند، هر آنچه غیر خداست، «سویّ» باشد!
۸. رباط، زاویه، خانقاه، در متن «رباط» آمده و آن محل اجتماع عارفان و صوفیان باشد! «خانقاه» تازی شده‌ی «خانگاه» (= خانه + گاه) یا «خوان‌گاه» (= سفره‌خانه) لیک تا سده‌ی چهارم و پنجم مهشیدی (= قمری) واژه‌ی «رباط» و «زاویه» شهرت داشته است از این روی «قشیری» همواره از واژه‌ی «رباط» استفاده کرده است!

«اللَّهُ، اللَّهُ، اللَّهُ!» و به تاکید وصیت اش کُنَاد که بر این «ذکر»^۱ مواظبت نماید و جز «اللَّهُ»^۲ را نبیند و به جز «اللَّهُ» نیندیشد، و تاکید کُنَاد که چیزی دُنوی او را از این «ذکر» باز ندارد! و سزد که آن چیز را فرو نهد هرچند که خبر مرگ پدر و مادرش را دریابد! و استاد او را به ادای طاعات و عبادات وصیت کناد به ویژه در انجام واجبات و مستحبات و نوافلِ ظهر و عصر سفارش نماید که در پی هر وضویی دو رکعت نماز گزارد و در پی انجام این واجبات و مستحبات به «ذکر» باز آید!

✽

شرح

□

آنجا که فرماید: «سزد که عبد عاری از دنیا بُود و او را چیزی نباشد» یعنی دنیویات، بنده را از خدای باز ندارد نه این که بنده دست از کار و تلاش معاش شوید و به خانه نشینی و گدایی روی آورد! چرا که از «مرید» می خواهد تا همه ی همّت اش «خالق» متعال باشد! پس چگونه او را روا باشد که دست نیاز سوی «مخلوق» او دراز کند! بدین سان است که «تصوّف» یعنی بریدن نیاز و وابستگی و نومیدی از آنچه دست «خلایق» است و «صوفی» را سزد تا «مالک» و «مملوک» خلق نباشد، به «فقر» بنازد و به «فروتنی» و «خاکساری» و از «خودگذشتگی» ببالد! و آنجا که می فرماید: «بنده را سزد تا ادب از شیخ تربیت آموزد». این ضرورتی است حتمی و لازم که از سرشت «بدایتِ طریق» برآید! بدین سان «علمِ تصوّف» به چند چیز از دیگر علوم

۱. «ذکر» یادِ «حقّ» باشد خواه به زبان و خواه به دل. لیک آن را مراتبی است که در متن خواهد آمد و «قشیری» خود به آن اهتمام بسیار ورزیده است.

۲. اللَّهُ اسمِ جامع صفات الهی است؛ «الف» اشارت است به ذاتِ احدیتِ الهی، لامِ اولِ لامِ معرفه باشد و این لام از وجهی که با الف دارد تعریف علمِ حقّ کند به ذاتِ حقّ از «لا» و از وجهی که لام دوم دارد تعریف علمِ حقّ کند به خَلْقِ او ابدأً. و لامِ دوم، لامِ مُلک است و مُلک صورتِ مالک المُلک، و «هاء» اشارت است به هویتِ مطلق! هر که زین بیش خواهد به کتاب: «در محضر حضرت دوست، مخاطبه ۵۵» مراجعه کند!

متمایز باشد: ۱- عطش خداجویی. ۲- آمادگی از خودگذشتگی. ۳- ضرورت ادب‌آموزی از شیخ تربیت و طریقت، چرا که بنده و مرید در معرکه‌ی «طیّ طریق» گام می‌نهد و نبردی بی‌امان میان «نفسِ اماره» و قلبِ مُشتاقِ حقایق و عرفانِ مرید آغاز می‌شود! ضرورت چنین نبردی سرنوشت‌ساز، شیخی را می‌طلبد که مُجَرَّب باشد و در پیروزی بر «نفسِ اماره» بر مُرید و سالکِ مُبتدی پیشی گرفته باشد! چرا که «شیخِ تربیت و طریقت» از همه‌ی این معرکه‌ها پیروز درآمده و به همه‌ی دقایقِ «ریاضت»، دانای عملی است و فزون بر تجربه‌ی موفّقِ خویش، به تجاربِ همه‌ی مشایخِ پیشین داناست و در علم و عمل می‌داند که چگونه باید بر «نفسِ اماره» چیره شد! رسالتِ دیگر «شیخ» این است که «مرید» را روبراه سازد و در حلّ مشکلاتِ اش او را شریک باشد و وی را راه‌نماید و معارفِ «طی طریق» را به او الهام فرماید و در پرورش مُرید چنان باشد که گویی «دانه» ای را کاشته و باید که تا هنگامه‌ی برداشتِ «محصول»، در پرورش آن سخت بکوشد! یا که گویی پاره فلزی را در «کوره» گذاشته و باید آن را بگدازد تا ناخالصی‌ها زدوده و «ناب» شود! و سزد که تربیتِ مُرید تدریجی باشد نه جهشی، وگرنه زمام امور از دست «شیخ» رود! و فرماید: «آنکه که مرید صادقانه حضور شیخ باز آید، بر شیخ بُود که به همّت خویش آنچه را در حقّ مُرید کوتاهی کرده جبران نماید! چرا که مریدان عیالِ مشایخ‌اند! از این رو بر ایشان بُود که از قوّتِ «حال» خویش به مُریدان انفاق کنند! و سزد که «مشایخ» از لغزشِ مُریدان نگذرند چرا که این چشم‌پوشی به تباهی «حقوق الهی» انجامد!» و چنین باشد که در این «سیر و سلوک و طیّ طریق»، گاه بُحرانِ پدید آید و در اینجاست که «شیخ»، زنگ خطر نوازد و «مرید» را هشدار دهد که تنها با «خویش» باشد نه مقلّدِ دیگران و «فقر» و «ذلتِ نفس» و «صمّت»^۱ را گزیند هرچند که دیگران غنا و عزّت و شهوتِ کلام را گزینند! چرا که «فقر» و «ذلت» و «صمّت» در درون

۱. «صمّت» خاموشی زبان باشد با آگاهی و خشوع و خاموشی دوگونه باشد: خاموشی به زبان از سخن غیر الله با غیر الله، و خاموشی به دل از تفکر و تصوّر غیر، و این نعمتی بی‌مانند است! صمّت را مراتبی است که گر نیاز افتد خواهد آمد! حضرت حلاج در مراتبِ صمّت فرماید: سُكُوتٌ ثُمَّ صَمْتُ ثُمَّ خُرُسٌ... ن. ک: دیوان عربی حلاج.

«خانقاه» برای بنده‌ای که خواهد در «مذکور» تمرکز کند می‌سزد تا به «مقصد» رسد! بدین سان است که «بنده و مُرید»، پس از همه‌ی شرایط لازم، «طیّ طریق» را آغازد و شیخ تربیت و طریقت او را پذیرد و وی را آموزش عملی دهد و جان و روان‌اش را پرورد و از همان آغاز «طریقت»، برترین «ذکر» را که «الله» باشد بر زبان‌اش جاری سازد! وانگه شیخ، مُرید را سفارش کند که بر «ذکر» و در «ذکر» و با «ذکر» پرورش یابد و چنان در «ذکر» فرورود که هیچ چیزی دنیوی او را از «ذکر» باز ندارد هر چند که آن چیز، خبر مرگ پدر و مادرش باشد! وانگه شیخ، مُرید را به ادای طاعات و انجام واجبات و مستحبات شریعت سفارش کند تا مُرید را در بدایتِ طریق فهماند که «طریقت» و حقیقت از «شریعت» می‌گذرد و او را آموزد که نتوان به «خانه» درآمد جز از «دروازه» اش! که دروازه‌ی «حقیقت»، «شریعت» است! بدین سان است که زبان تند و تیز سنّانی چون «ابن حزم اندلسی» و... را بندد که در تهمتِ بر صوفیان و تحریفِ تصوّف، دروغ می‌بافد و می‌گوید: «تصوف به نفی شریعت انجامد و نماز و روزه و زکات و دیگر واجبات و مستحبات را براندازد و محرّمات را حلال کند!!»^۱.

✱

۱. ن.ک: ابن حزم / الملل و النحل / ۴ / ۲۲۶.